



« به نام خالق هستی »

نام دلنوشته: خاطرات احساس

نویسنده: مریم سعادت‌مند

[<<www.novelfor.ir>>](http://www.novelfor.ir)



مقدمه:

گفتی دیگر برایت مهم نیستم؛ ولی نمی‌دانی با همین جمله‌ی کوتاه؛ چطور تمام خاطراتمان را جلوی چشم‌هایم آوردی؟!

چه آسان گفتی: «خب به من چه؟»

و چه آسان...

گفتی: «برو»

این جاست که من دلم تنگ می‌شود برای لحظه‌هایی که به تو می‌گفتم: «دوستت دارم‌هایم را»

غرورم!

به یاد می‌آورد، شکستنش را!

تو...

غرورم را خدشه‌دار کردی.

با پس زدن‌هایت... .

این روزها بودندت پر رنگ‌تر شده؛

البته نه برای من!

زیرا به هر جا که نگاه می‌کنم، ردی از تو باقی‌ست.

اما...

خودت نیستی!

من خود یک انسانم و با زبانم به تو "دوستت دارم‌ها" را گفتم.

نفهمیدی!

زبان "حوا" را یاد گرفتم؛ اما باز هم نفهمیدی!

کاش می‌دانستی

فقط به خاطر دوست که می‌آیم.

وقتی اسمت را می‌بینم، قلبم می‌لرزد،

درد می‌گیرید!

آرایه‌ی تضاد که می‌گویند، ماییم!

کیلومترها از یک‌دیگر فاصله داریم؛

اما قلبم آن‌قدر به تو نزدیک است که حس می‌کنم، کنارم نشسته‌ای!

و تو هر چقدر که به من نزدیک باشی، کیلومترها که سهل است؛

انگار مایل‌ها فاصله داری.

مثل خورشید و ماه!

قلبم وقتی آخرین بازدیدت را که یک لحظه قبل زده بود، دید؛ برای لحظه‌ای نزد.

مثل خودکاری که جوهرش تمام بشود، خون در رگ‌هایم ایستاد!

قطره‌ی اول «جانم؟»

قطره‌ی دوم «فداتم» ...

قطره‌ی سوم «من هم دوس» ...!

هر قطره مطابق با یک جمله‌ی تو بود و اشکم‌هایم به یادشان می‌آورد!

ضعف قلب شنیده‌ای؟ با خود می‌گویی،

مگر قند خون است که باعث ضعف آدمی می‌شود؟

اگر تو نشنیده‌ای، حال از من

بشنو. ...

قلبم برایت ضعف کرد!

دل دادن به تو دست من نبود!

وقتی گفתי که می‌روی و دیگر باز نمی‌گردی و

وقتی قلبم گرفت،

فهمیدم که دل داده‌ام.

خیلی وقت پیش...

تقصیر من نیست دلم، خودت دل دادی!

اشک‌های قلبم دلم را رنجاند.

ناگهان از من پرسید:

-چرا با من این کار را کردی؟

جوابی برای گفتن به او نداشتم...!

از سردی لحت قلبم یخ بست،

تنم به لرزش در آمد.

چه شدی؟!

قلبم باور دارد که تو برنخواهی گشت؛ ولی...

هنوز چشم انتظارست که از خواب عمیقش بیدار شود و تو اطمینان دهی که آن کابوسی

زشت بیش نبود!

بدجوری می سوزند.

قلبم، از درد دوریات!

چشمم، از چشم به راه ماندنت!

با دوری از آن دو الماس برآقت دلم می گیرد.

انگار چیزی را که می خواهم پیدا نمی کنم؛

ولی نه!

پیدایش کرده ام؛ اما به دستش نمی آورم...!

دل آشوبم، کجایی؟

بگو

ترس من

از نظر انداختن به گور توست!

حلال کن!

اگر ندیدم رویت را

حلال کن.

اگر ابراز نکردم احساسم را

حلال کن.

اگر بر زبان نیاوردم خواسته‌هایم را...!

زیبای من!

درست است که بد کردی با دلم،

آوار کردی آرزوهایم را بر سرم؛

اما قلبم هیچ، مغزم فرمان بخشوده شدنت را داده!

گریه‌ام خندید، همان زمانی که حالم بد بود.

همان زمانی که تو مرا خندانیدی؛

ولی حالا. ...

کجایی؟! کجایی که بینی این دفعه تو باعث‌اش شدی...!

دوباره شب با یک آهنگ فکرم به سمت تو رفت.

تنها کاری که توانستم انجام دهم این بود که بگویم

خدایا! خودت حواست به او باشد... .

بدجور دلم گرفته، کاش میشد که باشی. ...

ولی حیف، حیف که نیستی، نیستی و نمی‌دانی که چطور دلم خنده‌هایت را می‌خواهد...!

بعد از تو با خیلی‌ها صحبت کردم، خندیدم و گریه کردم؛ ولی... ..

نمی‌دانم چرا هنوز تو را فراموش نکردم!

شاید چون بجای آن‌ها تو را می‌دیدم و تصور می‌کردم!

همین که آسمان را تاریکی بگیرد، دلم برایت تنگ می‌شود.

مثل این می‌ماند که شب را به تو اختصاص داده باشم که یک‌هو دلم برایت پر بکشد...!

کاش می‌توانستم به او بفهمانم دردم را... ..

اما ناباوری‌هایش

زجر می‌دهد قلبم را و مانع می‌سازد مرا از گفتنی‌هایم...!

هنوز که هنوز است،

با این که نیستی؛

ولی... ..

نمی‌دانم چرا قلبم برایت می‌زند؟!

چند روزی‌ست که ردی از تو حس می‌کنم؛

اما انگار قصد نداری به این فاصله خاتمه دهی!...

و بدتر از آن این است که من هم‌چنان قلبم در انتظار توست!

امشب طویل‌ترین شب سال است،

همان شبی که عاشق و معشوق در کنار یک‌دیگر

خاطره‌ای شیرین می‌سازند؛

اما... ..

وقتی سرم را برمی‌گردانم تو را نمی‌بینم،

نمی‌بینمت که خاطره‌ای بسازم و

تنها چیزی که می‌بینم و می‌دانم،

تنهایی من و نبود توست...!

بدون دلیل و بدون گفتن،

رفت و مرا تنها گذاشت با عالمی سوال، چه شد که رفت؟! چه چیزی آزارش می‌داد که او با

رفتنش از دستش راحت میشد؟!

حس من نسبت به او؟!



درست است که تو رفته‌ای؛ ولی

بخار چای فنجان،

ضربه‌ی باران بر روی شیشه‌ها

و ...

تماماً تلنگری‌اند برای یادآوری خنده‌های نابّت...!

دیدنِ کسی که آرامشِ توست، برای من دنیایی از آرامش است.

درست است که اشکم سمج می‌شود؛ ولی...

غمی خوش آیند از سرخوشیِ تو در تمام بدنم تزریق می‌شود!

پایان

کیبست: mobina..a

جهت دانلود رمان‌های بیشتر و عضویت در انجمن به www.novelfor.ir مراجعه

فرمایید.

